

فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آینه معرفت
دانشگاه شهید بهشتی، زمستان ۹۲

Research Journal of Islamic Philosophy and
Theology of Shahid Beheshti University

بررسی گستره براهین قاعده الواحد

جواد پارسایی*
سیدمحمد موسوی**

چکیده

قاعده الواحد یکی از اساسی‌ترین قواعد فلسفه اسلامی است که در مسائل مختلف فلسفه اسلامی و دیگر علوم مانند علم اصول فقه از این قاعده استفاده شده است. در این نوشتار ابتدا با توجه به براهین این قاعده و تحلیل مبادی و معانی به کار رفته در این براهین، آشکار شده است که مجرای این قاعده وحدت حقه حقیقی است. سپس با بیان تقریری دیگر از این قاعده و اقامه برهان دیگری این قاعده تعمیم داده شده و حدود و ثغور و موارد کاربرد این تعمیم در عالم عقول، عالم مثال و عالم طبیعت تعیین شده است.

کلید واژه‌ها: قاعده الواحد، واحد حقیقی حقه، علت، معلول، سنخیت، صدور.

طرح مسئله

اگرچه مهم‌ترین کاربرد قاعده الواحد در بحث تبیین کیفیت صدور موجودات ممکن از واجب الوجود است، اما فلاسفه اسلامی و حتی برخی اصولیون از این قاعده در بحث‌های دیگر نیز استفاده کرده‌اند. شیخ الرئیس در کتاب شفا برای اثبات تعدد قوای نفس (النفس من الكتاب الشفاء، ص ۵۰) و اثبات دایره از این قاعده استفاده می‌کند (همان، ص ۱۵۰). در کتاب شرح الاشارات والتنبيهات نیز برای اثبات تغایر قوه خیال و حس

* کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، پژوهشگر حوزه علمیه
** عضو هیئت علمی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مدرس حوزه علمیه استاد راهنما

مشترک به قاعده الواحد استناد شده است (الطوسی، ص ۴۲۸). علامه طباطبایی نیز این قاعده را در عالم طبیعت جاری می‌شمارد (الطباطبایی، ص ۶۹۳) و در مسئله نفی اتفاق در عالم طبیعت (همان، ص ۳۹۷) و رد کسانی که تنها به علت مادی معتقدند به این قاعده استناد می‌کنند (همان، ص ۷۴۳). برخی از فلاسفه مانند: محقق اصفهانی، آخوند نوری، حکیم سبزواری، مجرای این قاعده را به وحدت غیر حقه حقیقی و وحدت عددی نیز تعمیم داده‌اند (آشتیانی، اساس التوحید، ص ۵۷-۵۶).

برخی از اصولیان قاعده الواحد را در حد امور اعتباری تعمیم داده‌اند و در بحث‌های اصولی مانند ملاک تمایز علوم (الاشتهاردی، ص ۱۵)، حجیت عام مخصص در باقی (همان، ص ۳۳۹)، صحیح و اعم (خراسانی، ص ۲۴)، واجب کفایی (همان، ص ۱۴۳)، استعمال لفظ در بیش از یک معنا (السبحانی التبریزی، ص ۷۷-۷۱) از قاعده الواحد و عکس آن استفاده کرده‌اند.

یکی از مسائل اساسی در قاعده الواحد این است که آیا قاعده مذکور تنها در واحد حقیقی حقه جاری می‌شود یا در واحد حقیقی غیر حقه نیز جریان دارد؟ برای مشخص شدن جواب این پرسش باید به مبادی و ادله آن رجوع کرد؛ در حقیقت مبادی و ادله یک قاعده حدود و گسترده‌گی آن قاعده را مشخص می‌کند.

براهین قاعده الواحد

برهان اول: این برهان را اولین بار شیخ‌الرئیس بیان می‌کند (الطوسی، ص ۶۸۳). صورت منطقی این برهان چنین است: مقدمه اول: حیثیت علت برای معلول «الف» غیر از حیثیت علت برای معلول «ب» است. مقدمه دوم: تغایر حیثیات دلالت بر تغایر حقایق دارد. بنابراین برای این علتی که دو معلول از آن صادر شده است باید دو حیثیت حقیقی وجود داشته باشد.

بیان برهان (برهان خلف): اگر از علت واحد بسیط دو معلول در عرض هم صادر شود برای این علت بسیط سه فرض قابل تصور است؛ فرض نخست اینکه علت واحد بسیط در ذات خود مرکب از دو حیثیت باشد؛ فرض دوم اینکه یا این دو حیثیت از لوازم ذاتش باشند؛ فرض سوم اینکه یک حیثیت در ذات و دیگری لازم ذات باشد و این سه فرض باطل

است بنابراین معلوم می‌شود فرض اول ما (از علت واحد دو معلول صادر شود) باطل است و از علت واحد جز یک معلول صادر نمی‌شود، اما بیان ملازمه بدین صورت است: فرض اول باطل است زیرا اگر این دو حیثیت مقوم ذات علت باشند، ذات مرکب می‌شود از دو حیثیت حقیقی و این خلاف فرض (بسیط بودن علت) است.

فرض دو باطل است، زیرا اگر دو حیثیت از لوازم ذات باشند، سخن مقدمه اول در این لوازم تکرار می‌شود یعنی حیثیت علت علیت علت نسبت به لازم اول، غیر از حیثیت آن برای لازم دوم است و نقل کلام می‌کنیم به آن دو حیثیت و یا این سخن به طور نامتناهی تکرار می‌شود که تسلسل و محال است یا به ذات بر می‌گردد و ذات مرکب می‌شود که این هم خلاف فرض است.

فرض سوم باطل است زیرا اگر یکی مقوم ذات و دیگری خارج و لازم ذات باشد طبق آنچه در فرض دوم بیان شد یا تسلسل رخ می‌دهد و یا ذات مرکب می‌شود.

نتیجه: هر کدام از فرض‌های بیان شده مستلزم آن است که شیء یا در ماهیتش مرکب از اجزا باشد، مثل انقسام ماهیت جسم به ماده و صورت یا به حسب موجود شدن مرکب از اجزا شود، مثل ترکیب عقل اول از وجود و ماهیت و یا در وجود و در ماهیت انقسام پذیر باشد، درحالی که هیچ کدام از اقسام کثرت در علت مورد بحث وجود ندارد، پس محال است که از علت واحد بسیط بیش از یک معلول صادر شود و اگر از شیء دو معلول در عرض هم صادر شود به ناچار باید مرکب از اجزاء باشد (همان، ص ۶۸۴).

نکته قابل ملاحظه درباره این برهان و برهان دوم و سوم آن است که مقدمه دوم این برهان (تغایر حیثیت دلالت بر تغایر حقائق می‌کند) نه بین است و نه مبین؛ زیرا هر تغایر حیثیتی باعث کثرت در موضوع نمی‌شود، همان طور که صفات حق تعالی اگر چه تغایر مفهومی دارند، اما این مفاهیم هر کدام از حقیقتی حکایت می‌کنند که همگی عین ذات حق تعالی هستند و موجب ترکیب در ذات نمی‌شوند. در اینجا نیز حیثیت علیت برای معلول «الف» و معلول «ب» اگر چه که دلالت بر دو حیثیتی حقیقی در ذات علت می‌کند اما این دو حقیقت می‌توانند به یک وجود موجود باشند و عین ذات علت باشند بدون اینکه ترکیبی در ذات علت ایجاد شود. شیخ الرئیس و به تبع او خواجه طوسی دلیلی اقامه نکردند که چگونه تغایر این دو حیثیت باعث ترکیب در ذات علت می‌شوند. اگر چه که

در این نوشتار درصدد بررسی صحت و سقم براهین نیستیم و بر فرض تمام بودن براهین گستره تعمیم آنها مورد بحث است.

برهان دوم: اگر علت واحد حقیقی مصدر برای دو امر مغایر باشد مانند «الف» و «ب» چون که «الف» در مفهوم و مصداق مغایر با «ب» است پس «الف» مصداق «لاب» خواهد بود، در نتیجه علت واحد حقیقی مصدر «ب» و «لاب» می‌شود و این اجتماع نقیضین است (بهمنیار، ص ۵۳۱). بیان اجتماع نقیضین این برهان دو تقریر دارد:

تقریر اول: که از ظاهر سخن شیخ‌الرئیس این چنین به نظر می‌رسد که علت واحد حقیقی چون حیثیت مصدریت برای «ب» و «لاب» دارد و چون این دو حیثیت عین ذات است پس اجتماع دو نقیض در واحد حقیقی رخ می‌دهد که این اجتماع نقیضین است.

تقریر دوم: صدرالمتألهین بعد از آنکه این برهان شیخ را نقل می‌کند و بعد از بیان شبهات فخر رازی بر این برهان، برهان را به نحو دیگری تقریر می‌کند و آن این است که هرگاه علت واحد حقیقی مصدر صدور شی «الف» باشد این مصدریت امری حقیقی و عین ذات علت است بنابراین علت به تمام ذاتش که بسیط از تمام جهات است، مصدر صدور شیء «الف» می‌شود پس حیثیت صدور «الف» عین ذات اوست و ذات علت عین حیثیت «غیر الف» نیست و اگر در این حال مصدر صدور «ب» باشد یعنی ذات علت عین حیثیت «ب» «غیر الف» باشد بنابراین ذات علت هم عین حیثیت «الف» هست و هم عین حیثیت «غیر الف» است و این تناقض است (ملاصدرا، *سفار*، ج ۲، ص ۲۰۷). همان طور که ذکر شد اشکال برهان اول در این برهان نیز وجود دارد.

برهان سوم: هرگاه از علت واحد بسیط، دو معلول «الف» و «ب» (که در عرض هم صادر شده‌اند) صادر شود، از آن حیث که علت بسیط منشأ صدور «الف» است لازم می‌آید که منشأ صدور «ب» نباشد و از آن حیث که منشأ صدور «ب» است، منشأ صدور «الف» نباشد (چون که علت مرکب از دو حیثیت می‌شود و خلاف بساطت علت است) و این خلاف فرض است زیرا فرض آن بود که علت واحد منشأ صدور دو معلول «الف» و «ب» باشد پس فرض باطل است و از علت واحد جز واحد صادر نمی‌شود (ابن‌سینا، *التعلیقات*، ص ۲۵) اگرچه که این برهان نیز خالی از اشکال مذکور دو برهان قبلی نیست.

برهان چهارم: مقدمه اول: بین هر علت وجود بخش و معلول آن رابطه سنخیت وجود دارد و گرنه صدور هر شیء از هر شیء لازم می آید.

مقدمه دوم: این سنخیت حیثیتی حقیقی و عین ذات علت است.

بیان برهان (خلف): اگر از علت واحد بسیط (که فقط یک جهت در آن وجود دارد) چند معلول صادر شود لازم می آید که در ذاتش مرکب از جهات کثیر شود، اما اینکه ذاتش مرکب شود خلاف فرض است پس فرض ما که علت واحد معلول کثیر داشته باشد باطل است و از علت واحد جز معلول واحد صادر نمی شود (الطباطبایی، ص ۶۴۲).

بیان ملازمه این است که اگر از علت واحد بسیط دو معلول «الف» و «ب» صادر شود، طبق مقدمه اول علت باید با این دو معلول سنخیت داشته باشد و طبق مقدمه دوم این سنخیت عین ذات علت است پس علت از آن جهت که «الف» را صادر کرده است به تمام ذات بسیطش هم سنخ «الف» است و از آن جهت که «ب» را صادر کرده است به تمام ذاتش هم سنخ «ب» است، بنابراین ذاتش از دو حیثیت مختلف مرکب می شود و این خلاف فرض (بسیط از تمام جهات بودن علت) است. در نتیجه محال است که از علت واحد بیشتر از یک معلول صادر شود.

نکته قابل ملاحظه این است که اگر رابطه سنخیت بین علت و معلول را بپذیریم این برهان مستحکم است و اشکال وارد شده بر براهین قبلی در این برهان وجود ندارد. پس از بیان براهین اثبات قاعده الواحد به بررسی معانی و مفاهیمی که در این براهین بیان شده می پردازیم تا مشخص شود مبادی و معانی که در قاعده الواحد آمده چه گستره‌ای را شامل می شود.

مفهوم شناسی مبادی قاعده الواحد

۱. واحد

واحد یعنی آنچه به صورت تشکیکی بر مصادیق خود صدق می کند، طوری که جهت اتفاق این مصادیق آن است که بالفعل تقسیم پذیر نیستند (مصباح یزدی، شرح الهیات شفا، ج ۲، ص ۲۵۷)، به سخن دیگر واحد یعنی آنچه بالفعل از آن جهت که واحد است قابل قسمت نیست و این معنا، به صورت تشکیکی بر افرادش صدق می کند.

واحد دارای اقسام مختلفی است که در یک تقسیم کلی، واحد به حقیقی و غیرحقیقی تقسیم می‌شود:

۱. واحد حقیقی: یعنی واحدی که وصف به حال خودش باشد و در اتصاف به وحدت احتیاج به واسطه در عروض ندارد که این خود دو قسم دارد: حقه و غیرحقه.
 - ۱.۱. واحد به وحدت حقه: یعنی واحدی که عین وحدت و «نفس الوحده» باشد نه «ذات له الوحده». در اینجا صفت و موصوف با هم مغایر نیستند و در خارج عین یکدیگرند؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود، «سیب قرمز است» یعنی یک ذات و موصوفی (سیب) که وصف (قرمزی) مغایر آن است اما هنگامی که می‌گوییم، «وجود واحد است» صفت و موصوف، مغایر و مستقل از هم نیستند بلکه وجود عین وحدت و وحدت عین وجود است.
 - ۲.۱. واحد به وحدت غیرحقه: مراد واحدی است که «ذات له الوحده» باشد یعنی ذاتی که وحدت بر آن ثابت است در این جا صفت و موصوف با هم متغایرنند و ذات برون قید وحدت قابل تصور است اما برای متصف شدن به وحدت احتیاج به واسطه در عروض ندارد. مثل، مفهوم انسان که واحد نوعی است و وصف وحدت مغایر با مفهوم انسان است اما مفهوم انسان بی واسطه صفت وحدت را می‌پذیرد.
۲. واحد غیرحقیقی: واحدی که وصف به حال متعلقش است و در اتصاف به وحدت احتیاج به واسطه در عروض دارد. مثلاً، وحدت زید و بکر به واسطه ماهیت نوعی انسان است یا وحدت فرس و بقر به واسطه ماهیت جنسی حیوان است.

مراد از واحد در قاعده الواحد

در قاعده «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» باید مشخص شود که مراد از وحدت علت، کدام یک از اقسام وحدت است تا دچار مغالطه اشتراک لفظی نشویم. مراد از وحدت علت یعنی وحدتی که عین علت است و علتی که عین وحدت است که همان «وحدت حقیقیه حقه» است (ملاصدرا، سفار، ج ۸، ص ۶۱)، زیرا در سه برهان اول گفته شد که اگر از واحد کثیر صادر شود مستلزم آن است که علت واحد مرکب شود و این خلاف فرض است زیرا فرض ما علت واحدی بود که جهت تکثر و ترکیب ندارد و از اقسام وحدت فقط وحدت حقیقی حقه است که کثرت و ترکیب در آن راه ندارد و در سایر

اقسام وحدت جهت کثرت و ترکیب قابل تصور است بنابراین اگر مراد از واحد چیزی غیر از واحد حقیقی حقه باشد محذوری وجود ندارد و سه استدلال اول ناتمام خواهد بود. اما در استدلال چهارم مقدمه اول واحد حقه است و دیگر اقسام وحدت را شامل نمی‌شود.

۲. بساطت

یکی از اوصاف علت و معلولی که در قاعده الواحد بحث می‌شود، وصف بساطت، در طرف علت و طرف معلول است؛ برای واضح شدن معنای بساطت در طرف علت و بساطتی که معلول دارد ابتدا باید به اقسام کثرت و ترکیب اشاره شود:

۱.۲. اقسام کثرت

الف. کثرت قبل الوجود: یعنی شیء قبل از آنکه وجود پیدا کند، دارای ماهیتی باشد که مرکب از جنس و فصل است. مثل، ماهیت انسان که مرکب از حیوان و ناطق است.
ب. کثرت مع الوجود: در این قسم از کثرت، ماهیت شیء بسیط است و جنس و فصل ندارد اما هنگامی که وجود پیدا می‌کند، مرکب از وجود و ماهیت می‌شود. مثل: عقول مجرد و اجناس عالیه.

ج. کثرت بعد الوجود: یعنی اینکه شیء موجود در خارج، مرکب از اجزایی است که این اجزاء، یا جزء تعدادی هستند؛ مثل، میزی که ۱۰ متر طول دارد و یا مرکب از ماده و صورت است، مثل: میز خارجی که مرکب از صورت میزی و هیولا است (الطوسی، ص ۶۸۵).

۲.۲. مراد از بساطت در قاعده الواحد

با رجوع به براهین قاعده الواحد مشخص می‌شود که مراد از علت بسیط، بسیط از تمام جهات است طوری که هیچ جهت کثرتی در آن قابل فرض نباشد چون اگر جهت کثرتی در آن باشد باعث می‌شود که صدور دو معلول از آن جایز باشد و دیگر محذوری به عنوان «مرکب شدن علت» پیش نیاید در نتیجه براهین قاعده الواحد تام نخواهند بود.

۳. صدور

معنای صدور در اصطلاح فلاسفه با عالمان طبیعی متفاوت است؛ صدور در اصطلاح فلاسفه به معنای اعطای وجود و عینیت بخشیدن است که امری حقیقی به شمار می آید، اما از نظر طبیعیون صدور به معنای مطلق اثر گذاری و حرکت است؛ این اثر گذاری امری اضافی و نسبی است به طوری که بعد از آنکه شیئی در شیء دیگر اثر بگذارد، مفهوم صدور انتزاع می شود. به سخن دیگر مراد از صدور در اصطلاح فلاسفه اضافه اشراقی است در صورتی که صدور از نظر طبیعیون اضافه مقولی است.

از نظر صدرالمآلهین، صدور و مصدریت و تعابیر دیگری که برای آن به کار برده می شود، امری اضافی و نسبی نیست بلکه خصوصیتی است در علت که به وسیله این خصوصیت خاص، یک معلول خاص از آن علت صادر می شود؛ بدین جهت صدور امری حقیقی و عینی است زیرا این خصوصیتی که منشأ صدور می شود مقدم بر وجود معلول است. اما مصدریت و صدور به معنای اضافی و نسبی مؤخر از وجود علت و معلول است (ملاصدرا، سفار، ج ۲، ص ۲۰۵).

بنابراین صدور در قاعده الواحد یعنی امری عینی و حقیقی که در علت واحد بسیط من جمیع الجهات وجود دارد و این امر زائد، خارج از ذات علت نیست بلکه عین ذات اوست و به دلیل بساطت علت، علت به تمام ذاته البسیط منشأ این صدور است.

۴. سنخیت بین علت و معلول

بدین معناست که «از علت معین فقط معلول معین صادر می شود و معلول معین صحت صدور دارد» (مطهری، ص ۶۷۲). به عبارت دیگر، براساس اصالت وجود، وجود معلول و وجود علت در اصل وجود مشترک هستند و تفاوت به آن است که علت وجودش شدیدتر از معلول است یعنی تمام کمالات معلول در علت وجود دارد و علت از کمالات خود به معلول افاضه می کند زیرا «معطی شیء لا یکون فاقد له»؛ پس رابطه وجودی و حقیقی بین علت و معلول وجود دارد، طوری که: «اختصاص علتی فاعلی به معلولی خاص و همچنین اختصاص معلولی به علت فاعلی خاصی داخل در وجود علت و معلول است، عین وجود آنهاست» (عبودیت، ص ۱۹۵) و اگر هر کدام از علت یا معلول عوض

شوند دیگر این رابطه وجود نخواهد داشت. همچنین اگر رابطه سنخیت بین علت و معلول نباشد جایز است که هر شیء، علت شیء دیگر باشد و هر شیء، معلول شیء دیگر باشد و بطلان این امر واضح و ضروری است.

سنخیت بین دو شیء به چند معنا قابل تصور است:

۱. بین سنخیت علت هستی بخش و معلول آن به صورتی که علت، وجود معلول را افاضه می کند.

۲. سنخیت بین شرط و مشروط و مستعد له و مستعد (مصباح الیزدی، تعلیقه علی نهاییه الحکمة، ص ۲۴۳) که چنین سنخیتی بین موجودات عالم طبیعت و عقل مفارق مفیض آنها تصور می شود؛ به دلیل اینکه حصول هر فعلیتی در عالم طبیعت مسبوق به استعداد و ماده است بنابراین هر فعلیت خاصی معدات و علل زمینه ساز خاص خود را می طلبد طوری که اگر این علل زمینه ساز نباشد آن فعلیت افاضه نمی شود (زنوزی، ص ۲۸۲).

۳. سنخیتی که بین اشیای عالم طبیعت از حیث وجود ملکول یا عنصر مشترک وجود دارد در این موارد اگر معلول منضم به علت شود، موجب زیادتی علت شود و در انفصال سبب نقصان و کمی شود مانند سنخیت بین ماء کثیر و ماء قلیل که این نحوه از علل را علل تولید می گویند.

۴. سنخیت در امور علمی، اجتماعی، شغلی و ... مانند این که بین دو پزشک از نظر علمی و شغلی سنخیت بیشتری وجود دارد تا بین یک پزشک و نجار.

سنخیتی که در قاعده الواحد مورد بحث است، همان معنای اول است و اقسام دیگر از بحث خارج اند. چنین سنخیتی در بیان اشیای عالم طبیعت وجود ندارد زیرا فاعل ها و علل عالم طبیعت همگی علت زمینه ساز هستند و علت هستی بخش در عالم طبیعت وجود ندارد؛ بدین جهت سنخیت به معنای اول در عالم طبیعت وجود ندارد و چون یکی از ارکان اصلی ادله قاعده الواحد اصل سنخیت است و شرط جاری شدن قاعده الواحد در جایی وجود اصل سنخیت در آنجاست پس می توان چنین قیاسی استثنایی را تشکیل داد:

«قاعده الواحد در جایی جاری می‌شود که اصل سنخیت در آنجا باشد؛ اصل سنخیت در بین اشیای عالم طبیعت وجود ندارد پس قاعده الواحد نیز در بین اشیای عالم طبیعت جاری نمی‌شود».

پس نسبت اصل سنخیت با قاعده الواحد عموم و خصوص مطلق است یعنی هر کجا که قاعده الواحد جاری شود حتماً اصل سنخیت با قاعده الواحد عموم و خصوص مطلق است یعنی هر کجا که قاعده الواحد جاری شود حتماً اصل سنخیت نیز در آنجا وجود دارد، چون در عالم طبیعت اصل سنخیت نیست پس قاعده الواحد هم جاری نمی‌شود؛ اما سنخیت به معنای اول در مجردات وجود دارد؛ بدین معنا که بین فاعل مجردی که وحدت حقه حقیقه دارد با معلولش، و بین فاعل‌هایی مجردی که وحدت حقیقی غیر حقه دارند با معلولشان سنخیت وجود دارد اما آیا قاعده الواحد نیز مانند سنخیت در بین آنها جاری می‌شود در ادامه به آن می‌پردازیم.

بنابراین با دقت نظر در مبادی و مفاهیم براهین قاعده الواحد این نتیجه به دست می‌آید که مفاد «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» فقط در موضوعی جاری می‌شود که خصوصیات زیر را داشته باشد: ۱. واحد به وحدت حقه حقیقی باشد؛ ۲. بسیط من جمیع الجهات باشد؛ ۳. حیثیت صدور و علیت حقیقی و وجود بخش داشته باشد؛ ۴. سنخیت حقیقی با معلول داشته باشد.

بررسی شمول قاعده الواحد

استفاده از قاعده الواحد در مسائل اصولی مانند صحیح و اعم، استعمال لفظ در بیش از یک معنا، واحد بودن موضوع علم اصول و ... از چند جهت نادرست است. اول آنکه وحدت مورد بحث در این مسائل وحدت غیر حقیقی (وحدت جنسی، نوعی و ...) است در حالی که موضوع قاعده الواحد واحد حقه حقیقی است. دوم: مجرای قاعده الواحد در جایی است که علیت حقیقی وجود داشته باشد و در این گونه مسائل اصول فقه لفظ علت به صورت مجاز و مسامحه به کار برده می‌شود و معنای علت وجود بخش نیست و در نتیجه حیثیت صدور و سنخیت حقیقی نیز در آن وجود ندارد. بنابراین استناد به قاعده الواحد در چنین مسائل اصولی نادرست و نابجا است.

کاربرد قاعده الواحد در مسائل فلسفی را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. مسائلی که موضوع آن بسیط من جمیع الجهات و واحد به وحدت حقیقی حقه است و علیت، صدور و سنخیت حقیقی در آن وجود دارد که قاعده الواحد به بیانی که ذکر شد در اینجا جاری می‌شود و اشکالی در آن وجود ندارد. به همین سبب در اینجا به ذکر مسائلی می‌پردازیم که موضوع آن وحدت حقه حقیقیه است:

۱.۱. نحوه صدور موجودات از حق تعالی: طبق این قاعده تمام موجودات عالم با یک فیض واحد به نحو اجمال از حق تعالی صادر می‌شوند که همان صادر اول است که تفصیل آن به ترتیب سلسله علی و معلولی ایجاد می‌شود که مراتب عالم عقول، مثال و طبیعت با واسطه و به ترتیب سلسله طولی و عرضی وجود از حق تعالی به صورت تفصیل صادر می‌شود؛ بدون آن هیچ‌گونه کثرتی در ذات حق تعالی لازم آید.

۲.۱. اثبات وجود عقل مجرد: بعد از آنکه اثبات شد اولین معلولی که از حق تعالی صادر می‌شود باید واحد باشد این صادر اول یا نفس است که در این صورت لازمه‌اش کثرت هست چون نفس مدبر، همراه جسم است، یا جسم است که در این صورت اولاً خلاف قاعده امکان اشرف است چون لازمه‌اش آن است که جسم علت، نفس باشد و قبل از آن موجود شود. ثانیاً: جسم مرکب از ماده صورت است و باعث کثرت در حق تعالی می‌شود. یا اینکه صادر اول عرض باشد، که این هم محال است زیرا عرض نیازمند به موضوع است و نمی‌تواند قبل از جسم موجود باشد، همچنانکه عرض نمی‌تواند علت نفس که اشرف از آن است باشد. بنابراین صادر اول باید جوهری مجرد در ذات و فعل باشد، که به آن عقل مجرد گفته می‌شود (ملاصدرا، اسفار، ج ۴ ص ۶۴؛ میرداماد، ص ۳۸۰؛ ابن سینا، الالهیات من کتاب الشفا، ص ۴۳۴).

۲. مسائلی که موضوع آن واحد حقه حقیقی و از تمام جهات بسیط نیست و یک نحو کثرت در آن وجود دارد اما علیت، صدور و سنخیت در آن وجود دارد.

۳. مسائلی که مربوط به اشیای عالم طبیعت است و هیچ‌کدام از ارکان قاعده الواحد (وحدت، بساطت، صدور، سنخیت) در موضوع آن وجود ندارد.

برای بررسی دو قسم اخیر دو نکته شایان ذکر است:

۱. طبق تحلیل و دقت نظری که تا اینجا در مبادی و براهین قاعده الواحد شد این قاعده در دو قسم اخیر جاری نمی‌شود به دلیل اینکه موضوع دو قسم اخیر وحدت حقه حقیقی ندارد.

۲. برخی محققان معتقدند، درست است که قاعده الواحد به بیانی که ذکر شد تنها در وحدت حقه حقیقی جاری می‌شود اما با افزودن قید «از جهت واحد» به موضوع آن می‌توان این قاعده را تعمیم داد به این صورت که بگوییم: «از شیء واحد از جهت واحد و حیثیت نادره جز یک چیز ممکن الصدور نمی‌باشد» (آشتیانی، اساس التوحید، ص ۶۰).

بنابراین لازم است در اینجا به بررسی چند مطلب پردازیم:

مطلب اول: آیا با افزودن قید مذکور باز هم براهین ذکر شده در مورد قاعده الواحد این مورد را نیز شامل می‌شود؟

مطلب دوم: اگر براهین قاعده الواحد شامل اثبات قاعده الواحد با قید اضافی شود، می‌توان بر این مطلب برهانی دیگری اقامه کرد؟

مطلب سوم: اگر برهانی دیگری اقامه شد، محدوده تعمیم این قاعده شامل قسم دوم و سوم بالا نیز می‌شود؟

بررسی مطلب اول: همان طور که در بررسی براهین قاعده الواحد بیان شد مهم‌ترین رکنی که براهین قاعده الواحد بر آن استوارند آن است که علت مورد بحث در آن وحدت حقه حقیقی باشد و هیچ جهت کثرتی در آن وجود نداشته باشد، بنابراین در جایی که موضوع قاعده این خصوصیت را نداشته باشد حتی با اضافه کردن قید «از جهت واحد» براهین قاعده الواحد کارایی ندارند و باید برهان دیگر برای اثبات آن اقامه کرد.

بررسی مطلب دوم: با تحلیل مبادی قاعده الواحد و روش شناسی براهین این قاعده می‌توان برهان جدیدی بر اثبات این مطلب که «الواحد من جهة الواحد لا یصدر عنه الا واحد» اقامه کرد.

بیان برهان بر این قاعده به صورت خلف چنین است که اگر از علت واحد از جهت واحد دو معلول «الف» و ب در عرض هم صادر شود، لازم می‌آید که یا علت در ذاتش

مرکب باشد و یا با معلولش سنخیت نداشته باشد و این دو لازم باطل است پس از علت واحد از جهت واحد جز معلول واحد صادر نمی‌شود.

بیان ملازمه: اگر از علت واحد از جهت واحد دو معلول «الف» و «ب» صادر شود دو فرض قابل تصور است: فرض اول: «الف» و «ب» با علت سنخیت داشته باشند که در این صورت (همان طور که در مبادی قاعده الواحد ذکر شد) چون این سنخیت و صدور امری حقیقی و عین ذات علت است پس علت مفروض از جهت واحد باید «الف» را صادر کند پس یک حیثیت صدور که سنخیت با «الف» دارد در او وجود دارد و همچنین باید از همان جهت واحد «ب» را صادر کند پس باید یک حیثیت دیگری که سنخیت با «ب» دارد در آن وجود داشته باشد، بنابراین علت واحد باید دو جهت و حیثیت داشته باشد و این خلاف فرض است چون که فرض آن بود که این علت از یک جهت واحد دو معلول را صادر کند.

فرض دوم: بین یکی از دو معلول یا هر دو معلول با علت سنخیت نباشد، تا اینکه حیثیت متکثر در جهت واحد رخ ندهد. بطلان این فرض نیز واضح است چون همان طور که ذکر شد بین علت و معلول رابطه علیت و سنخیت حقیقی وجود دارد. بنابراین اثبات شد که صدور دو معلول در عرض هم از علت واحد از جهت واحد محال است. بنابراین از فرض اینکه از علت واحد از جهت واحد دو معلول صادر شود به محال رسیدیم پس فرض ما اشتباه و باطل است و از علت واحد از جهت واحد فقط معلول واحد صادر می‌شود و این مطلوب است.

بررسی مطلب سوم:

۱. تعمیم قاعده در عالم طبیعت: همان طور که بیان شد در بین اشیای عالم طبیعت رابطه علیت و سنخیت حقیقی وجود ندارد بنابراین قاعده الواحد با قید اضافی نیز در قسم سوم (عالم طبیعت) جاری نمی‌شود.

۲. تعمیم قاعده در مجردات عقل و مثالی

۱.۲. مجردات عقلی: استناد به این قاعده در مجردات عقلی صحیح و بدون اشکال است، طوری که فلاسفه برای اثبات تعدد عقول طولی از این قاعده استفاده کرده‌اند. به این

صورت پس از اثبات اینکه صادر اول عقل مجرد است، دو جهت در این عقل وجود دارد از جهت اینکه ممکن الوجود است فلک اطلس را صادر می کند و از جهت اینکه علم به علتش دارد عقل دوم از آن صادر می شود و محال است که از این جهات محدود عقل اول موجودات متکثر عالم طبیعت بدون واسطه صادر شود زیرا طبق قاعده الواحد عقل اول از جهت واحد تنها یک معلول از آن صادر می شود بنابراین تعداد عقول طولی باید آن قدر زیاد شود که کثرت جهات موجود در آنها صلاحیت صدور موجودات عالم طبیعت ایجاد شود.

همچنین قاعده امکان اشرف و اثبات وجود ارباب انواع از فروع همین قاعده است: به این بیان که در سلسله طولی عقول اگر از یک علت دو معلول صادر شود یا این دو معلول در یک مرتبه و در عرض هم صادر می شوند که این طبق قاعده الواحد (با قید اضافه) محال است یا موجود ضعیف تر اول و به وسیله آن بعد موجود شدیدتر صادر شده که این فرض هم محال است چون علت همواره باید اقوی از معلول باشد و یا اول موجود شدیدتر و بعد بوسیله آن موجود ضعیف صادر شده که این مطلوب است. پس طبق این قاعده در سلسله علی معلولی، موجود اشرف در مرتبه مقدم از موجود غیر اشرف به وجود می آید؛ پس اگر موجود غیر اشرف وجود داشته باشد، حتماً موجود اشرف در رتبه وجودی قبل از آن به وجود آمده است (سهروردی، ج ۱، ص ۴۳۴؛ میرداماد، ص ۳۷۲) که شیخ اشراق در اثبات وجود ارباب انواع به این قاعده تمسک می کند (سهروردی، ج ۲، ص ۱۵۴).

۲.۲. مجردات مثالی اعم از اینکه تعلق به جسم داشته باشد مثل نفس یا تعلق به جسم نداشته باشد مانند نفوس انسانی که قطع تعلق از بدن کرده اند. در اینجا نیز اگر علیت و صدور حقیقی وجود داشته باشد قاعده جاری می شود مثل اثبات تعدد قوای نفس البته در صورتی که قوای نفس را مجرد بدانیم به این بیان که نفس انسان از آن جهت که صور حسی را انشا می کند طبق قاعده الواحد نمی تواند از همان جهت صور خیالی را انشا کند زیرا صدور دو معلول از جهت واحد محال است. در حالی که به صورت بدیهی می یابیم که نفس ما هم صور حسی و هم صور خیالی را انشا می کند بنابراین باید دو جهت و دو قوه در نفس وجود داشته باشد.

نتیجه

۱. قاعده الواحد دارای چنان اهمیتی است که در مسائل متعددی در علم اصول و فلسفه مورد استناد قرار گرفته است و چنین به نظر می‌رسد که در بسیاری از این کاربردها به گستره مبادی و براهین این قاعده دقت نظر نشده است.
۲. نگارنده معتقد است با تحلیل براهین و مبادی قاعده الواحد (مانند وحدت، بساطت، صدور و سنخیت) که مفاد «الواحد لا یصدر عنه الا واحد» فقط در مورد فاعلیت حق تعالی جاری می‌شود و ادله این قاعده شامل علت‌هایی که وحدت حقه حقیقی ندارند نمی‌شود. همچنین این قاعده در بحث‌های اصولی که وحدت، علیت و سنخیت مذکور را ندارند نادرست و نابجاست.
۳. با تقریر دیگری از قاعده الواحد و اقامه برهان دیگری می‌توان مفاد قاعده «الواحد من جهة الواحد لا یصدر عنه الا واحد» را در علت‌های مجرد عقلی و مثالی تعمیم داد. اما این قاعده همچنان در عالم طبیعت جاری نمی‌شود.
۴. از ثمرات و کاربردهای این قاعده در فلسفه بحث صدر و کثرت از حق تعالی، اثبات عقل مجرد و صادر اول، اثبات تعدد عقول طولی، تعدد قوای نفس، قاعده امکان اشرف و اثبات عقول عرضی است.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، *التعلیقات*، ج ۴، قم، دفتر تبلیغات حوزه علمیه، ۱۳۷۹.
- _____، *الهیات من کتاب الشفاء*، تحقیق حسن حسن زاده آملی، ج ۳، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
- _____، *النفس من کتاب الشفاء*، تحقیق حسن حسن زاده آملی، ج ۲، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۵.
- آشتیانی، جلال الدین، *هستی از نظر فلسفه و عرفان*، ج ۴، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
- آشتیانی، میرزا مهدی، *اساس التوحید*، مصحح جلال الدین آشتیانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷.

- بهمینار بن المرزبان، *التحصیل، صحیح و تعلیق مرتضی مطهری*، چ ۲، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
- التقوی الاشتهاردی، *تنقیح الاصول*، چ ۴، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۴۱۸ ق.
- الحسینی، محمد بن محمد باقر الداماد، *القبسات*، اهتمام: مهدی محقق و دیگران، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.
- خراسانی، محمد کاظم، *کفایة الاصول*، تهران، خرسندی، ۱۳۸۹.
- زنوزی، علی بن عبدالله، *بدایع الحکم*، تنظیم احمد واعظی، تهران، دانشگاه الزهراء، ۱۳۶۷.
- السبحانی التبریزی، جعفر، *تهذیب الاصول تقریرات درس الامام خمینی (ره)*، بی جا، مهر، بی تا.
- السبزواری، الحاج المولی هادی، *شرح المنظومة فی المنطق و الحکمة*، مصحح محسن بیدار فر، چ ۲، قم، بیدار فر، ۱۴۲۸ ق.
- _____، *شرح غرر الفرائد (امور عامه، جوهر و عرض)*، تصحیح مهدی محقق و توشی هیکو ایزوتسو، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴.
- سهروردی، یحیی بن حبش، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، چ ۲، چ ۴، مصحح هانری کرین، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۸.
- الطباطبایی، محمد حسین، *نهایة الحکمة*، ت ۴، صحیح و تعلیق غلامرضا فیاضی، چ ۴، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۳.
- الطوسی، خواجه نصیر الدین، *شرح الاشارات و التنبیها*، چ ۲، چ ۲، تحقیق حسن حسن زاده آملی، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۴۲۸ ق.
- عبودیت، عبدالرسول، *هستی شناسی*، چ ۶، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۰.
- مصباح الیزدی، محمد تقی، *شرح الهیات شفا*، چ ۲، تحقیق و نگارش عبدالجواد ابراهیمی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۶.
- _____، *تعلیقة علی النهایة*، قم، مؤسسه فی طریق الحق، ۱۴۰۵ ق.
- مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، چ ۶، چ ۱۳، قم، صدرا، ۱۳۸۸.

ملاصدرا، الحاشیة على الالهيات الشفاء، قم، بیدار، بی تا.

_____، الاسفار الاربعة فى الحكمة المتعالیة، ۹ ج، قم، مصطفوی، بی تا.

